

## نگاهی به اندیشه خیام

بهجت نجیبی فینی \*

### چکیده

حکیم عمر خیام نیشابوری، شاعر، ریاضی دان و منجم معروف ایرانی که دنیا، ادبیات ایران را به نام او می‌شناسد چگونه می‌اندیشید؟ کدام یک از پژوهشگران قدیم و جدید توانسته و یا می‌توانند به این پرسش و پرسش‌های دیگری که درباره این بزرگوار در ذهن ماست پاسخ دهند؟ در این مقاله سعی شده است نظرات پژوهشگران قدیم و معاصر را درباره اندیشه این شاعر بزرگ از لابلای صفحات کتاب‌های آن‌ها کندوکاو شود و آن‌گاه با مدد گرفتن از رباعیات نغز و پربار خود شاعر اندیشه او مورد بررسی قرار داده شود.

**کلیدواژه‌ها:** عمر خیام، شاعر، منجم، ریاضی دان، رباعی، معادله سه مجهولی، اندیشه، مرصادالعباد، فلسفی

### نگاهی به اندیشه خیام

حکیم عمر خیام نیشابوری، شاعر، ریاضی دان و منجم معروف ایرانی که دنیا، ادبیات ایران را به نام او می‌شناسد چگونه می‌اندیشید؟ کدام یک از پژوهشگران قدیم و جدید توانسته‌اند و یا می‌توانند به این پرسش و پرسش‌های دیگری که درباره اندیشه این بزرگوار در ذهن ماست، پاسخ دهند؟ اولین کتابی که در آن از خیام شاعر گفتگو می‌شود، کتاب «خرید القصر» تألیف عمادالدین کاتب

اصفهان است که به زبان عربی نگاشته شده است. در این کتاب که در سال ۵۷۲ یعنی قریب پنجاه سال بعد از مرگ خیام نوشته شده، نویسنده، خیام را در زمره شعرای خراسان نام برده و ترجمان احوال او را آورده است.<sup>۱</sup>

کتاب دیگری که اندیشه خیام شاعر را مورد بررسی قرار می‌دهد «مرصاد العباد» تألیف «نجم الدین رازی» است.

این کتاب در سال ۶۲۰-۶۲۱ نگاشته شده است و نویسنده آن به عقاید خیام با نظریطلان می‌نگرد و به او نسبت فلسفی و دهری و طبیعی می‌دهد.

در فصل سوم، در بیان آن که این کتاب بر چه نسق و نصح نهاده آمده می‌گوید:

«... که ثمره نظر ایمان است و ثمره قدم عرفان. بیچاره فلسفی

دهری و طبایعی از این دو مقام محرومند و سرگشته و گم گشته. تا یکی

از فضلا که بر نزد ایشان به فضل و حکمت و کیاست معروف و مشهور است و آن عمر خیام است از غایت حیرت در تیه ضلالت او را این جنس بیت‌ها می‌باید گفتن و اظهار نابینایی کردن:

در دایره‌ای کامدن و رفتن ماست

آن را نه نهایت نه بدایت پیداست

کس می‌نزند دمی در این عالم راست

کاین آمدن از کجا و رفتن به کجاست»

نویسنده «اخبارالعلماء به اخبارالحکماء» درباره خیام می‌گوید:

«باطن این اشعار برای شریعت مارهای گزنده و سلسله زنجیرهای ضلال بود وقتی مردم او را در دین خود تعقیب کردند و مکنون خاطر او را ظاهر ساختند از کشته شدن ترسید و عنان زبان و قلم خود را باز کشید و به زیارت حج رفت و اسرار ناپاک اظهار کرد. او را اشعار مشهور است که خفایای قلب او را زیر پرده‌های آن ظاهر می‌شود و کدورت باطن و جوهر قصدش را تیرگی می‌دهد.»

گذشتگان و آنانی که به خیام نزدیک بوده‌اند این گونه درباره جهان بینی و تفکر این مرد بزرگ اظهار نظر می‌کنند. حال بینم معاصران و اندیشمندان ما در قرن حاضر او را چگونه یافته‌اند؟

صادق هدایت نویسنده بزرگ معاصر که او نیز مانند همتای شاعر خود، در جهان نامی دارد در کتاب ترانه‌های خیام درباره این شاعر بزرگ چنین می‌نگارد:

«خیام نماینده ذوق خفه شده؛ روح شکنجه دیده و ترجمان ناله‌ها و شورش‌های یک ایران بزرگ، باشکوه و آباد قدیم است که زیر فشار زمخت سامی و استیلای عرب کم کم مسموم و ویران می‌شده است.»

در کتاب دیگری از قول پژوهشگری معاصر می‌خوانیم:

«در دوران اخیر دو شخصیت را با لقب خیام و خیامی سراغ می‌دهند. یکی فیلسوف و ریاضی دان که تمام آثارش ضد نهیلیستی است و معتقد به مبدا و معاد تکلیف و دفاع کننده مکتب اسلامی است

و دوّمی شاعری است «پوچ گرا» خیام یا خیامی که ضمناً چند رباعی فارسی و چند بیت عربی در بی وفایی دنیا دارد و اسناد آن رباعیات پوچ گرایی نهلیسم‌ها به این فیلسوف صحیح نیست.» و پژوهشگر معاصر صدیق نخجوانی می‌گوید:

«روان پاک دانشمند بزرگ نیشابوری از رباعیات ننگینی که به نام وی معروف شده است بیزار می‌باشد. این اندیشه‌های سست، هیچ‌گونه سازشی با جایگاه والای او ندارد.»

واز قول دکتر قاسم غنی و محمّد علی فروغی می‌خوانیم:

«رباعیات خیام از دیرگاهی مرغوب و پسندیده آمده و حکیم عمر نیشابوری سرآمد رباعی سرایان شناخته شده بود و گاهی می‌گفتند چنان که فردوسی در رزم سازی و سعدی در غزل سرایی در نخستین پایه اند، خیام هم در سرودن رباعی این مقام را دارد.»

هر چه بیشتر از نویسندگان و پژوهشگران قدیم و جدید در باره خیام می‌خوانیم، این بیت زیبای مولانا بیشتر دارای معنی می‌شود:

هر کسی از ظن خود شد یار من

از درون من نجست اسرار من

ولی آنچه مسلم است بر اساس این اظهارات، با اطمینان خاطر می‌توان گفت که خیام شاعر و رباعی سرا همان خیام ریاضی دان و فیلسوف مشهور است. ولی آیا می‌شود باور کرد که قضاوت‌های خامی که درباره این شاعر و اندیشمند بزرگ اسلامی می‌شود؛ دور از تعصب و خامی گویندگان این گونه قضاوت هاست؟ و آیا این روش، جدا از برخورد مردم روحانی و عالمی نیست که احساسات خام و یا دانسته‌های خود را بر دیگران تحمیل نمی‌کنند؟

روش‌های تعصب آمیز و دلخراش ابنای بشر ویژه شرق و غرب و دیروز و امروز نیست. در هر حال سخت گیری و تعصب خامی است. آنان که رباعیات خیام را دلیل بر کفر او دانسته‌اند غافل بوده‌اند که این جستجوی حقیقت با دین و ایمان منافاتی ندارد و چه مانعی دارد که کسی بر حسب ایمان قلبی و با دلایل فلسفی به وجود صانع و مدرک، یقین داشته باشد و همه تکالیف شرعی خود را به جا بیاورد و نگوید من از کار دنیا سردر نیاورده‌ام؛ یعنی حکمت کار خدا را در نیافته‌ام؛ بلکه اگر نگوید عجیب است. زیرا فهم بشر از دریافت حکمت کار خدا عاجز است و اگر عاجز نبود بشر نبود. اگر این اقرار به نادانی و اظهار حیرانی کفر است پس چرا پیامبر اکرم (ص) فرمود:

«ما عرفناک حق معرفتک»

برای قضاوت در مورد طرز تفکر و جهان بینی خیام در رباعیات نغز و پربارش باید به زمان او برگردیم و زمانه اش را دریابیم.

خیام در زمان ترکان سلجوقی می‌زیست، ترکانی از جنس غزنویان، بیگانگانی که همیشه ایرانیان را خوار می‌شمردند. آنان از همان جنس ترکانی بودند که فردوسی‌ها را می‌آزردند. مرد بزرگی که با وجود ثروت بزرگش شاهنامه، در فقر و تنگدستی زندگی را بدرود گفت.

سلجوقیان تابع حکومت بغداد بودند آنانی که هر ایرانی مبارز و وطن پرستی را به جرم خروج

از دین به نابودی می‌کشاندند، ولی خود به گناهای مشغول بودند که می‌و می‌خوارگی در مقابل آن گناهان، اندک گناه به شمار می‌رفت. زمانی که هیچ کس را یارای مقاومت در برابر ظلم ظالمان زمانه نبود، خیام با رباعیاتش بیرقی در مقابل این بیگانگان و مفتیان و محتسبان خام فکر افراشت و آنان را به باد تمسخر گرفت:

گر، می‌نخوری طعنه مزین مستان را  
 بنیاد مکن تو حيله و داستان را  
 تو غره بدان مشو که می؛ می‌نخوری  
 صد لقمه خوری که می‌غلامست آن را (۴)  
 و یا در مذمت زاهدان ریایی می‌سراید:  
 می‌خوردن و گرد نیکوان گردیدن  
 به زان که به زرق زاهدی ورزیدن  
 گر عاشق و مست دوزخی خواهد بود  
 پس روی بهشت کس نخواهد دیدن (۱۴۷)

و این فریاد، ناله‌ای نیست که فقط از گلوی خیام به درآمده باشد، بلکه هر آزاده هوشمندی این ناله جانسوز را سر می‌دهد، مگر نه این که خواجه شیراز زمانی که از زاهدان و فقیهان پر از نیرنگ زمانه به تنگ می‌آید، خیام وار فریاد می‌زند:

بیا که رونق این کارخانه کم نشود  
 به فسق همچو تویی یا به زهد همچو منی  
 و یا این که مفتیان زمانه را این چنین خوار می‌دارد:  
 فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد  
 که می‌حرام ولی به زمال اوقاف است

آنان که خیام را می‌خواره و پوچ گرامی پندارند و رباعیات نغز او را مورد تکفیر قرار می‌دهند یا این که ندانسته‌اند و یا نخواسته‌اند زمانه او را دریابند. مگر می‌شود دانشمندی که نهصد سال پیش از پی حل مسأله بنیادی ریشه‌های معادله درجه سوم، رساله «فی البراهن علی مسایل الجبر و مقابله» را نوشته و مشکلات بنیادی ریاضی زمان خود، یعنی شناخت ریشه‌های مثبت معادله درجه سوم جبر را از پیش پا برداشته است، با مسایل چنان سطحی بر خورد کند که دیگران بخواهند این چنین درباره اش به قضاوت بنشینند؟

آیا شجاعت در گفتار این مرد اندیشمند که در مقابل تزویر زمانه می‌ایستد را باید با دیدی منفی بنگریم و شرابخوار و گناهکار و کافرش بینداریم؟  
 مردم عوام و متعصب و قشری هر کس را که با باورهای ایشان هماهنگ نباشد رنجه می‌دارند و به قول حافظ:

بهر یک جرعه که آزار کسش در پی نیست  
 زحمتی می‌کشم از مردم نادان که مپرس

خیام از مردم زمانه بری و بیزار بوده، اخلاق، افکار و عادات آن‌ها را با زخم زبان‌های تند خود محکوم می‌کند و به هیچ وجه تلقینات جامعه را نپذیرفته است. از اشعار عربی و بعضی از کتاب‌های او این کینه و بغض برای مردمان و بی‌اعتمادی به آنان به خوبی مشاهده می‌شود. در مقدمه کتاب جبر و مقدمه اش می‌گوید:

«ما شاهد بودیم که اهل علم از بین رفته و به دسته‌ای که عده شان کم و ربخشان بسیار بود منحصر گردیده‌اند و این عده انگشت شمار نیز در طی زندگی دشوار خود همتشان را صرف تحقیقات و اکتشافات علمی کرده‌اند؛ ولی اغلب دانشمندان ما حق را به باطل می‌فروشدند و از حد تزویر و ظاهر سازی تجاوز نمی‌کنند و آن مقدار معرفتی که دارند برای اغراض پست مادی به کار می‌برند و اگر شخصی را طالب حق و ایثار کننده صدق و ساعی در رد باطل و ترک تزویر بینند استهزا و استخفاف می‌کنند.»

البته در چنین روزگاری عالمان حقیقی به کار خود مشغول بوده‌اند. عمر خیام نمی‌توانست فکرش را با ابجد و هوز رسالات مکتبی و مسایل حساب، مانند بسیاری از مدرسان، مشغول بدارد. پژوهش در مسایل بنیادی از فکر عمر خیام جدا نبود. تاریخ علم گواهی می‌دهد که عمر خیام نخستین ریاضی دانی بود که طبقه بندی ستایش انگیزی برای حل معادلات درجه یک تا چهار را ترتیب داد. دانشمندی که با هوشیاری در کارهای اقلیدس می‌نگرد؛ نمی‌تواند مردم را به شرابخواری بخواند؛ مفهوم خوش باشی و شادی طلبی در ذهن او سوای آن چیزی است که بعضی از هنرمندان ما، در این صد سال در مینا توها آفریده‌اند.

شاید او معصوم نباشد، شاید عارف نباشد ولی عالم و دانشمند است. خیام را باید از جمله ایرانیان ضد بیگانه چون ابن مقفع، به آفرید، ابومسلم، بابک و دیگران بدانیم که از افکار راهزنانی که ایران را در قبضه قدرت خود گرفته بودند بیزار است. آیا لحن تأسف انگیز او در ترانه هایش در اشاره به پادشاهان پیشین که شاید از خواندن شاهنامه تأثیر پذیرفته است، پیوسته فرّ و شکوه و بزرگی پایمال شده آنان را گوشزد نمی‌کند.

کاخ‌هایی ویرانی که اکنون روباه و جغد در آن‌ها آشیان کرده است آیا کنایه و اشاره‌ای به ایران گذشته نیست:

مر غی دیدم نشستہ بر بارهٔ توس (۱۱۴)

در پیش نهاده کلهٔ کی‌کاووس

با کله همی گفت که افسوس افسوس

کو بانک جرس‌ها و کجا نالهٔ کوس

آیا طبع لطیف و روح شاعرانه این مرد بزرگوار نباید آزرده شود وقتی عظمت همراه با شکوه قصر و خموشی ایوان مداین که روزی پر رونق‌ترین ساختمان دنیا بود می‌بیند و غمگانه نسراید:

این کهنه رباط را که عالم نام است (۱۷)

آرامگه ابلق صبح و شام است

برجی است که واماندهٔ صد جمشید است  
 قصری است که تکیه گاه صد بهرام است  
 چشمان تیزبین و حقایق نگر و فکر نغز و تحلیل گر این شاعر ریاضی دان و اندیشهٔ باز او مسایلی  
 را مطرح می کند که تنها در زبان شعر می توان  
 مطرح کرد و تأثیر گذاشت:

درهردستی که لاله زاری بوده است (۴۹)  
 از سرخی خون شهریاری بوده است  
 هر شاخ بنفشه کز زمین می روید  
 خالی است که بر روی نگاری بوده است

آنچه شعر او را از دیگران جدا می سازد نفوذ فکر، آهنگ دلفریب، نظر موشکاف، زیبایی بیان، سرشاری تشبیهات ساده و وسعت قریحهٔ اوست. او در شعرش از هیچ کس پیروی نمی کند و ترانه هایش به قدری طبیعی، ساده و دلچسب است که هر انسانی را شیفتهٔ آهنگ خود می کند. ترانه پاربعی کوچکترین وزن شعری است که انعکاس فکر و ذوق شاعر را با معنی تمام برساند. خیام رباعی را به منتهی درجه اعتبار و منزلت رسانید او این وزن مختصر را انتخاب کرد و افکار خود را زیرکانه و در نهایت زبردستی در آن گنجانید. آنچه ترانه های او را در دنیا مشهور کرد همین وزن ساده و فکر زیبای اوست. این طرز تفکر و بیان تأثیر ژرف در ادبیات فارسی داشته است و میدان وسیعی برای جولان فکر و دیگران آماده ساخته است. قالب رباعی شاید مشکل ترین قالب شعری است برای بیان هر آنچه درک می کنی و می خواهی به دیگران نیز تفهیم کنی، ولی خیام، ماهرانه عقایدش را با رباعی در ذهن هر کند ذهنی جاودانه می سازد:

ای پیر خردمند پگه تر برخیز (۱۱۲)  
 وان کودک خاک بیز را بنگر تیز  
 پندش ده وگو نرم نرمک می بیز  
 مغز سر کیقباد و چشم پرویز

برای بهتر فهمیدن رباعیات او باید افکار پوچ و تعصب آمیز را از ذهن خود دور کنیم. چه کسی جز او می تواند هشدار چنین زیرکانه به آنانی بدهد که در این دنیا فقط و فقط به خودمی اندیشند و فرعون وار به دنیا دل بسته اند:

ای دیده اگر کور نه ای گور ببین (۱۳۷)  
 وین عالم پر فتنه و پر شور ببین  
 شاهان و سران و سروران زیر گلند  
 روهای چو مه در دهن مور ببین

مردم در هر زمان به دو دسته تقسیم می شوند؛ آنانی که وقتی به پدیده ای بر می خورند نمی توانند به آن پاسخ دهند و در ذهن کورشان کور سویی از معرفت نیست و مانند گدایان دریوزگی معرفت

از دیگران می‌کنند و آن چه را دیگران گفته‌اند چه درست و چه غلط می‌پذیرند زیرا صدقه و بخشش برای گذران زندگی روز مره است و به کیفیت و کمیت آن کاری ندارند. این افراد معلومات و دانسته‌هایشان بی ارزش و پوچ است.

گروه دوم آنانی دارای ذهنی کنجکا و، مقایسه‌گر و نقاد هستند و هرگز پاسخ‌های سطحی و وهمی را نمی‌پذیرند و خود به دنبال پدیده هستند و چون ابن سینا معتقدند:

دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت  
یک موی ندانست ولی موی شکافت  
اندر دل من هزار خورشید بتافت  
آخر به کمال ذره‌ای راه نیافت

خیام نیز خیلی از مسایل را می‌فهمد اما این دانسته‌ها او را، راضی نمی‌کند:

دل سر حیات را کما هی دانست  
در مرگ هم اسرار الهی دانست  
امروز که با خودی، ندانستی هیچ  
فردا که ز خودروی چه خواهی دانست (۲۵)

و یا:

هرگز دل من ز علم محروم نشد  
کم ماند ز اسرار که معلوم نشد  
هفتاد و دو سال فکر کردم شب و روز  
معلوم شد که هیچ معلوم نشد (۶۳)

از بسیاری از رباعیات او چنین برمی‌آید که درباره زندگی مادی چنین معتقد است که زندگی بشر عبارت است از یک حادثه موقتی، یعنی در یک محدوده زمانی معین و به دلایل مختلف، عناصر تشکیل دهنده بدن انسان با یکدیگر سازش می‌کنند و نتیجه این سازش زندگی است؛ هر وقت عناصر تشکیل دهنده جسم تعادلشان به هم خورد، حیات هم تمام می‌شود:

ای آن که نتیجه چهار و هفتی  
وز هفت و چهار داریم اندر تفتی  
می‌خور که هزار بار بیشتر گفتم  
باز آمدنت نیست چو رفتی، رفتی (۱۶۰)

و در این باب نه تنها او، بلکه هیچ کس به پاسخی نهایی نرسیده است. اگر هم در این باب چیزی گفته‌اند او با ذهن باز و روشنش آن را منطقی نیافته است:

آنان که محیط فضل و آداب شدند  
در جمع کمال شمع اصحاب شدند

ره زین شب تاریک نبردند به روز

گفتند فسانه‌ای و در خواب شدند (۵۴)

او از تکرار مکررات و حرف‌های پوچ بیزار است حوصله پرحرفی و گفتن مسایل بی ارزش را ندارد، برای همین او را به بی حوصلگی و عصبی بودن متهم می‌کنند. این ریاضی دان آگاه و متفکر، به طور حتم در مورد مطالب مختلف علمی، اعتقادی و انسانی فکر می‌کند ولی دلیل منطقی و عقلانی نیافته است که از دیدگاه علم بتواند باور کند که خلقت انسان هدف نهایی از خلقت مخلوقات است. او در عین حالی که به پیچیدگی و عظمت خلقت، زیبایی و کمال انسان اعتراف دارد ولی باور ندارد که در جمع کاینات، انسان گل سرسبد خلقت باشد. او در نهایت انسان را قطره‌ای از دریای وجود و ذره‌ای بی نهایت از هر چیزی می‌داند و رشد کردن در متن او را در ظاهر هر چیزی شبیه به وجود و مرگ سایر حیوانات و موجودات تصور می‌کند و می‌فرماید:

یک قطره آب بود و بادریاشد

یک ذره خاک و بازمین یکتاشد

آمد، شدن تواند راندر این عالم چیست؟

آمد مگسی پدید و ناپیدا شد

آیا مگر تا به حال هیچ هوشمندی توانسته است که ادعا کند که تمام مخلوقات ارضی و سماوی را شناخته که به یقین برسد و ادعا کند انسان به طور یقین هدف نهایی خلقت است چون بر طبق آیه صریح قرآن که می‌فرماید: «ان یشاء یدهبکم و یات بخلق جدید و ما ذلک علی الله به عزیز» (سوره ابراهیم آیه ۱۹ و ۳۰)

قبل از انسان جهانی بوده و بعد از انقراض سلسله بشریت نیز جهان باقی است و او آن قدرها سطحی نیست که بیاندیشد بشر وجودش آن قدرها که سطحی نگرها معتقدند مهم است:

آنی که نبودت به خور و خواب نیاز

کردند نیاز مندت این چارانباز

هر یک به تو آنچه داد بستاند باز

تا باز چنان شوی که بودی آغاز

او می‌گوید انسان باید بداند که در مقابل عظمت جهان او هیچ است:

ای بی خیران شکل مجسم هیچ است

این طارم نه سپهر ارقم هیچ است

خوش باش که در نشمین کون و فساد

وابسته یک دمیم و آن هم هیچ است

در بسیاری از ابیات او این عقیده نهفته است که گذشته و آینده در اختیار و دلخواه انسان نیست پس باید قدر لحظه را بدانیم و مشکلات را بزرگ شماریم و شادی‌ها را بادوام نپنداریم. همچنان که غم نیز پایدار نیست:

ای دوست بیا تا غم فردا نخوریم



وین یک دم عمر را غنیمت شمیریم  
 فردا که از این روی زمین درگذریم  
 با هفت هزار سالگان سربه سریم (۱۲۱)  
 آنان که او را می‌خواره و شادزی می‌دانند، درک نکرده‌اند که هدف از سرودن این ابیات چیست، آنان هرگز زمانه او را در نیافته‌اند و یا نخواسته‌اند از روی عمد دریابند که به قول حافظ:  
 می‌خور که صد گناه ز اغیار در حجاب  
 بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنند  
 من در شگفتم که مگر خیام غیر از آنچه حافظ می‌گوید گفته است؟ چرا باید برای بیت، بیت شعر حافظ نردبان عرفان بگذارند و از آن بالا روند.

در حالی که این هوشمند بزرگ تاریخ ایران را با چوب تکفیر می‌رانند مگر حافظ شیراز، پیرو همین پیر می‌نوش نبوده است. چرا باده سرخ و گیرای او را آلوده به دروغ کنیم؟ او در عالم حکمت و فلسفه نیز مانند بسیاری از کوفته نظران خشک و جا مد نبوده است که در جستجوی حقایق امور جهان، طبعش به تکرار کلمات فلسفه قانع و راضی باشد. او در گفتارش شجاعت دارد و شجاعانه فریاد می‌زند:

می‌خوردن و شاد بودن آیین منست  
 فارغ بودن ز کفر و دین، دین منست  
 گفتم به عروس دهر کابین تو چیست  
 گفتا دل خرم تو کابین منست (۴۵)  
 او بهشت را نیز آن طور که دیگران دریافته‌اند، نمی‌پذیرد و مورد اعتراض قرار می‌دهد و شاید معتقد است که بهشت و دوزخ هر کس با خود او در نتیجه اعمال اوست، کمال و نقص خود اوست.

بر نور سپهر، خاطر م روز نخست  
 لوح و قلم و بهشت و دوزخ می‌جست  
 تا گفت مرا معلم از رای درست  
 لوح و قلم و بهشت و دوزخ باتوست  
 خیام بهشت را آن طور که عامه می‌بیند با تردید و طنز می‌نگرد و می‌گوید:  
 گویند مرا که دوزخی باشد مست  
 قولی است غلط، دل در آن نتوان بست  
 گر عاشق و میخواره به دوزخ باشند  
 فردا بینی بهشت همچون کف دست (۴۲)

خواجه حافظ شیرازی هم به شیوه خیام می‌فرماید:  
 زاهد اگر به حورو قصور است امیدوار  
 ما را شراب خانه قصور است و یار حور  
 او در تذکر مرگ و در مقام هشدار بارها و بارها فرموده است، ما می‌میریم و خاک می‌شویم:

بر سنگ زدم دوش سبوی کاشی  
 سرمست بدم چو کردم این اوباشی  
 با من به زبان حال می گفت سبو  
 من چون تو بدم تونیز چون من باشی (۱۶۴)

این طرز تفکر را به شاعران بزرگی چون حافظ و سعدی منتقل کرده است چنان که حافظ می فرماید:  
 آخر الامر گل کوزه گران خواهی شد  
 حالیا فکر سبوی باش که پراز باده کنیم  
 و سعدی در جایی دیگر فرموده است:  
 ساقی بده آن کوزه خمخانه به درویش  
 آن ها که بمردند گل کوزه گرانند  
 آنچه در مورد زندگی و طرز تفکر این شاعر بلند پایه و این ریاضیدان متفکر و معروف بسیار مورد توجه است. بیان این نکته می باشد که او از ابتدای جوانی تا زمان مرگ، پیوسته یک طرز تفکر و یک نحوه جهانی بینی را دنبال کرده است و افسانه های بی اساسی که دیگران بر پایه طرز تفکر خام خود در مورد این بزرگوار به هم بافته اند با، بسیار ساده انگارانه به نظر می رسد. خود او می فرماید:

امروز که نوبت جوانی من است  
 می نوشم از آن که کامرانی من است  
 عیبم مکنید اگر که تلخ است خوش است  
 تلخ است از آن که زندگانی من است  
 و همین معنا را تا زمان پیری در اشعارش می یابیم:  
 فردا علم نفاق طی خواهم کرد  
 با موی سپید قصد می خواهم کرد  
 پیمانۀ عمر من به هفتاد رسید  
 این دم نکنم نشاط کی خواهم کرد

چنانچه از این ابیات آشکار است او از ابتدای جوانی تا زمان پیری، پیرو یک عقیده است و هیچ خللی در طرز تفکرش وارد نشده است، روحش شاد، نامش همیشه بر تارک ادبیات جهان پایدار باد.

## پی‌نویس‌ها

- ۱- به نقل از ترانه‌های خيام، صادق هدایت، ص ۱۱
- ۲- رباعیات انتخاب شده در این مقاله از رباعیات حکيم خيام نيشابوري با مقدمه و حواشی به اهتمام: محمّد علی فروغی

## منابع و مآخذ

- ۱- انوری، حسن (مقدمه و شرح) (۱۳۶۹)، گزیده غزلیات سعدی، شرکت چاپ و انتشارات علمی، چاپ اول.
- ۲- با دکویه ای هزاوه ای، مصطفی (۱۳۷۳)، زندگی خیام، شرکت توسعه کتابخانه‌های ایران.
- ۳- جعفری، محمدتقی (۱۳۶۵)، تحلیل شخصیت خیام، مؤسسه کیهان، چاپ اول
- ۴- خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۶۶)، حافظ نامه، انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش، چاپ اول و چهارم، ۱۳۷۱، جلد اول و دوم.
- ۵- خیام، عمر، ترجمه دکتر غلامحسین مصاحب، جبر و مقابله.
- ۶- خیام، عمر (۱۳۶۲)، یکانی، تهران: انجمن آثار ملی.
- ۷- خیام نامه (۱۳۷۶)، انجمن پاسداران از زبان پارسی و فرهنگ ایران، لس آنجلس.
- ۸- دشتی، علی (۱۳۴۸)، دمی با خیام، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۹- رازی، نجم‌الدین (۱۳۷۳)، گزیده مرصاد العباد، به انتخاب و با مقدمه محمدامین ریاحی، ناشر علمی، تهران.
- ۱۰- رشیدی تبریزی، یاراحمد بن حسن (۱۳۷۲) رباعیات خیام (طربنامه)، به تصحیح استادعلامه جلال‌الدین همایی، چاپ سوم.
- ۱۱- رهنما، فضل‌ا... (۱۳۷۹)، نگاهی به عمر خیام، تهران: انتشارات کویر.
- ۱۲- فروغی، محمدعلی و قاسم غنی (۱۳۷۳)، رباعیات خیام، ترجمه فیتزجرالد، ویرایش جدید بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: انتشارات ناهید.
- ۱۳- فروغی، محمد علی و قاسم غنی (۱۳۷۲) رباعیات خیام، تصحیح و تحشیه و به اهتمام عبدالکریم جریزه دار، چاپ دوم.
- ۱۴- قرآن کریم
- ۱۵- جفی، گودرز (۱۳۸۰) افسانه خیام، تهران: ناشرعابد، چاپ اول.
- ۱۶- مینوی، مجتبی (۱۳۱۲) نوروزنامه، تهران: منسوب به عمر خیام.
- ۱۷- هدایت، صادق (۱۳۱۳)، ترانه‌های خیام، تهران: چاپ اول.
- ۱۸- همایی، استادجلال‌الدین (مترجم) (۱۳۴۶)، شرح ما اشکل من مصاربات اقلیدس، عمر خیام.
- ۱۹- همایی، جلال‌الدین (۱۳۲۶) فیاض نامه، جلد اول، انجمن مفاخر ملی، شهریور.